

Ni DIEU
Ni MAÎTRE!



نه خدا، نه ارباب؛ تاریخچه‌ی آنارشیسم بخش دوم: میشل باکونین و بین‌الملل ضد اقتدار

فیلمی مستند از تانکرد رامونه* Tancrede Ramonet
برگردان فیلمنامه از: رضا اسپیلی



... ادامه از بخش یکم

میخائیل تسوما MIKHAIL TSOVMA (مستندساز و تاریخدان)

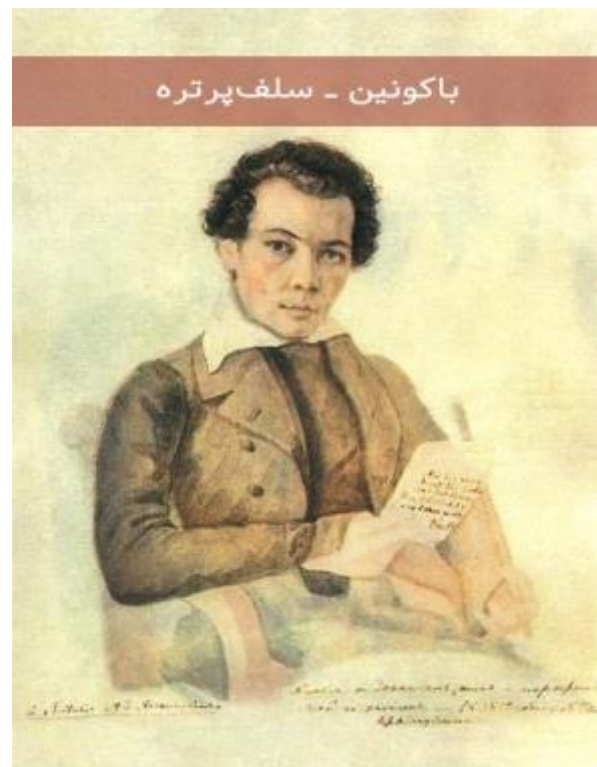
”اگرچه پرودون است که برای اولین بار از عبارت آنارشیسم استفاده می‌کند، شاید باکونین در قاعده‌مند کردن نهایی ایده‌ها چهره‌ی مهم‌تری باشد؛ به این تعبیر که او به ایده‌ی پرودون اصل انقلاب را افزود.“

رابرت گراهام ROBERT GRAHAM (مقاله‌نویس و تاریخدان)

”باکونین در اینجا با پرودون متفاوت است چراکه او هوادار شورش بود. به نظر او تنها راه الغای سرمایه‌داری در دولت¹، انجام انقلاب مسلحانه است.“

باکونین متعهد می‌شود تا اندیشه‌ی آنارشیسم را در انجمن تازه‌بنیاد بین‌المللی کارگران که بیشتر به اسم

بین‌الملل یکم شناخته می‌شود نفوذ بدهد. این انجمن که در سال ۱۸۶۴ در لندن بنیاد نهاده شد و هدفش این بود که رهایی کارگران باید به دست خود آنها انجام بپذیرد از همان آغاز کار بیش از دو هزار کارگر نقاش، بنا، آب‌طلاکار، آرماتوربند، نجار و... را از سراسر جهان دور هم گرد آورده بود و به چشم انقلابی روس سکوی ایده‌آلی برای تکمیل کردن پروژه‌ی آنارشیسم و شناساندن اش به دنیا می‌آمد.



*مشخصات فیلم عبارت است از:

Tancrede Ramonet, *Ni dieu ni maître, une histoire de l'anarchisme*, coffret de deux DVD (3h41) et un livre (*Ils ne peuvent pas détruire nos idées*, 60 pages), Temps noir et Arte édition, 2016 .

1. capitalism at the state



ماریان انکل MARIANNE ENCKEL (مقاله‌نویس و تاریخدان در مرکز بین‌المللی پژوهش‌های آنارشیستی)

”در هر کنگره درباره‌ی روش تولید بحث درمی‌گرفت: آیا باید به روش جمعی^۱ اداره اش کرد، آیا هرکس روش تولید خودش را داشته باشد، یا عام باشد، آیا به تعاونی‌ها نیاز است، یا به گونه‌ی دیگری از تجمع؟ با ارث و میراث چه کنیم، با پول؟ نقش زنان چیست و... در واقع همه‌ی مشکلاتی که تا آن موقع هرگز بهشان پرداخته نشده بود.“

اما پس از مرگ پرودون بین باکونین که میراث‌دار پدر آنارشیسم به حساب می‌آید و مارکس که مدت‌هاست از مؤلف فلسفه‌ی فقر^۲ فاصله گرفته، مناظره به انحراف کشیده می‌شود. و نزاع آنها که هم شخصی و هم سیاسی است جنبش سوسیالیستی را به انشعاب می‌کشاند. سه جریان اصلی پدید می‌آید، یکی رفرمیست که در اقلیت است و به فضیلت انقلاب باور ندارد، دیگری جریان مارکسیستی که می‌گوید نظم نوین از راه دیکتاتوری پرولتاریا باید تحمیل شود و آنارشیست‌ها آن را اقتدارگرا می‌دانند و سومی جریان ضد اقتدارگرا و آنارشیست باکونین که طرفدار شورش و براندازی کامل دستگاه‌های دولتی از هر نوعش است.

میخائیل تسوما

”برای آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها هر دو، کمونیسم جامعه‌ی بی‌دولت است اما مارکسیست‌ها می‌گویند که باید از دستگاه دولتی سرکوب برای ساختن جامعه‌ی نو استفاده کرد درحالی‌که آنارشیست‌ها به حذف دولت همین‌که انقلاب اجتماعی شکل گرفت می‌اندیشند و می‌گویند که پس از آن کمونیسم خواهد آمد.“

رابرت گراهام

”مارکس می‌اندیشید که باید یک حزب سیاسی تمرکزگرا با ساختار فرماندهی داشت تا بتوان مردم را برای به دست گرفتن قدرت بسیج کرد و با استفاده از این قدرت سوسیالیسم را به وجود آورد.“

ژرمن بیرژون

”باکونین به دلیل باورهای آنارشیستی که داشت و به‌علت خوار شمردن قدرت و اقتدار، مطمئن بود که این‌طور فکر کردن خطایی عظیم است. از او نقل به مضمون می‌کنم: «بزرگترین انقلابی را بگیرد، تاج پادشاهی روسیه را به او بدهید، خواهید دید که در مدت



۱. منظور مالکیت جمعی بر ابزار تولید است. اشاره به آنارشیسم جمع‌گرا Anarchism Collectiviste که برآن است که هرچه که در جریان کار جمعی تولید شود به فرد فرد اعضای آن جمع تعلق دارد و هر عضوی برای کارش مابه‌ازایی دریافت خواهد کرد به شکل کالا (خوراک و پوشاک و مایحتاج دیگر) یا پول. در پی برابری اقتصادی است و برابری اقتصادی را مبنای برابری سیاسی می‌داند. آنارشیست‌های جمع‌گرا به دنبال لغو دولت و مالکیت شخصی بر ابزار تولید و تثبیت مالکیت جمعی بر آن هستند حتی اگر شده این عمل با زور انجام‌پذیر باشد.

۲. فلسفه‌ی فقر (Philosophie de la misère) عنوان کتابی است از پرودون. مارکس با نگارش فقر فلسفه یا فقر فیلسوف به زبان فرانسوی به او پاسخ داد درحالی‌که بیشتر آثارش را به آلمانی می‌نوشت.



چند سال او را به مستبدي تبدیل کرده‌اید.» «پیش‌بینی می‌کنم که اگر در روسیه انقلاب شکلی را به خودش بگیرد که مورد نظر مارکس است، شاهد بوروکراسی مهیب سرخ خواهیم بود.»^۴

نظرات باکونین به شکلی غیرمنتظره در دره‌های ژورا ی (Jura) سوییس مقبولیت می‌یابد. و دعوتی که فدراسیون کارگران ساعت‌سازی دره‌ی سنت ایمیه (Saint Imier) از او می‌کند آغاز تاریخ منحصربه‌فرد سوییس با آنارشیسم است که همچنان ادامه دارد.

ماریان انکل

«نوشته‌های آن دوره، از شیفتگی دوجانبه حکایت دارند. باکونین تمام طول شب صحبت می‌کند مردم گوش می‌دهند، بعد صندلی‌ها و میزها را جابه‌جا می‌کنند و همان‌جا می‌رقصند، چایشان را شریک می‌شوند و پیپ می‌کشند و همچنان بحث می‌کنند. خیلی‌هایشان می‌مانند و همین است که هر دیداری را ضرورتاً ادامه‌دار می‌کند.»^۵

باکونین که یک متر و ۹۹ سانتی‌متر قد و چشمان آبی دارد و به پنج زبان حرف می‌زند، از دوره‌ی این فدراسیون ژورایی که تا به امروز همچنان یکی از سنگرهای جهانی آنارشیسم باقی مانده، با انقلابی‌های آمده از چهارگوشه‌ی دنیا روابطی برقرار می‌کند؛ از جیمز گیوم^۱ یا ادهمار شویتزگوبل^۲ سوییسی گرفته تا مالاتستا و کافیریو^۳ ایتالیایی و یوهان موس^۴ آلمانی تا برادران الی^۵ و الیزه رکلو^۶ فرانسوی، ویکتور داو^۱ بلژیکی و



۱. جیمز گیوم James Guillaume (۱۸۴۴-۱۹۱۶)، به‌همراه باکونین و ادهمار شویتزگوبل از اعضای اصلی فدراسیون ژورا، جناح آنارشیستی بین‌الملل یکم بود. او سپس از بنیان‌گذاران بین‌الملل آنارشیستی سنت ایمیه شد. او از جمله در مقاله‌ی «ایده‌هایی درباره‌ی سازمان اجتماعی» می‌نویسد: «هرچه که در جریان کار جمعی تولید شود به آن جمع تعلق دارد. و هر عضوی برای کارش ماهه‌آزایی دریافت خواهد کرد به شکل کالا (خوراک و پوشاک و مایحتاج دیگر) یا پول. گفته می‌شود که گیوم در گرویدن کروپوتکین به آنارشیسم نقش داشته است.»

۲. ادهمار شویتزگوبل Adhémar Schwitzguébel (۱۸۴۴-۱۸۹۵)، نظریه‌پرداز آنارشیست جمع‌گرا و از بنیان‌گذاران فدراسیون ژورا و بین‌الملل ضداقتدار و عضو انجمن بین‌المللی کارگران. پس از سقوط کمون پاریس به بسیاری از کمون‌ها کمک کرد به سوییس فرار کنند. از او متنی با عنوان «سوسیالیسم لیبرتری در سوییس فرانسه‌زبان» باقی مانده است.

۳. کارلو کافیریو Carlo Cafiero (۱۸۴۶-۱۸۹۲)، آنارشیست ایتالیایی. او که در لندن به انجمن بین‌المللی کارگران می‌پیوندد، متعهد می‌شود تا به ایتالیا رفته و آرای مارکس را در آنجا گسترش دهد. با کمک اریکو مالاتستای جوان شاخه‌ی ناپل بین‌الملل را احیا می‌کند. او پس از یک سال که قرار بود در ایتالیا با کوشش برای نفوذ آرای مارکس از گسترش آرای باکونین جلوگیری کند در نهایت به آنارشیسم و باور ضداقتداری رو می‌آورد. او گزیده‌یی از سرمایه‌ی مارکس را منتشر کرد.

۴. یوهان موس Johann Most (۱۸۴۶-۱۹۰۶)، سیاستمدار، روزنامه‌نگار و سخنور آنارشیست آلمانی - آمریکایی. اثر مهم او را در این جریان فکری در جا انداختن ایده‌ی «تبلیغ از راه عمل انقلابی» و او را تحت تأثیر مارکس، لاسال و لیبکنشت می‌دانند. چندین بار در آلمان و آمریکا به زندان رفت. به فرانسه و انگلستان تبعید شد و سپس خود به آمریکا رفت. هوادار سرسخت ایده‌ی ترور رؤسای دولت بود. از او آثار زیادی به جا مانده و در آمریکا اما گلدمن از او تأثیر گرفت. از آثار او می‌توان به *آوازه‌های پرولتری، سرمایه و کار، مختصری به زبان ساده از کتاب سرمایه ی کارل مارکس، خاطرات زندان* اشاره کرد.

۵. الی رکلو Elie Reclus (۱۸۲۷-۱۹۰۴)، روزنامه‌نگار، نویسنده و قوم‌شناس آنارشیست و مسئول کتابخانه‌ی ملی در کمون پاریس و صاحب کرسی اسطوره‌شناسی تطبیقی در دانشگاه نوول بروکسل. او مقاله‌های بسیاری درباره‌ی حقوق اقلیت‌ها و کسانی که آن‌موقع وحشی خطاب می‌شدند نوشته است. به‌همراه برادرش الیزه رکلو و چند تن دیگر بانک اعتباری کار (Crédit au Travail) را برای کمک به ایجاد انجمن کارگری بنیان می‌گذارد. بعد از سقوط کمون فراری می‌شود. پسرش، پل، هم راه پدر را می‌رود چنانکه پلیس در جریان ترور ویان دنبال او می‌گردد. از آثار او می‌توان به *کمون پاریس روز به روز، ازدواج چه باید باشد و چه هست؟، بررسی مذهبی و فلسفی اصل اقتدار، پیشگفتاری بر فرهنگ واژگان کمون* (به‌همراه الیزه رکلو)، *بدوی‌های استرالیا و نوسازی شهر* (به‌همراه الیزه رکلو) و *سیماشناسی گیاهی* اشاره کرد.

و ترور ویان اشاره دارد به بمب‌گذاری آگوست ویان آنارشیست در مجلس به خونخواهی راواشول و سرکوب آنارشیست‌ها. نک. بخش‌های بعدی همین متن.

۶. الیزه رکلو Elisée Reclus (۱۸۳۰-۱۹۰۵)، جغرافی‌دان شهیر، آموزگار، نویسنده و کمونار لیبرتر. او که عضو بین‌الملل یکم بود در اعتراض به اخراج باکونین از آن بیرون آمد و به فدراسیون ژورا و بین‌الملل ضداقتدار پیوست و با کروپوتکین و ژان گراو



انسلمو لورنزو^۲ اسپانیایی و کمی دیرتر شاهزاده‌ی روس کروپوتکین^۳ که همگی به‌زودی تبدیل به چهره‌های جنبش می‌شوند و به‌لطف آنها آنارشیسیم چهره‌ی بین‌المللی به خود می‌گیرد و در میان جریان‌های مختلف سوسیالیسم تبدیل به مردمی‌ترین جریان می‌شود.

مایکل اشمیت MICHAEL SCHMIDT (تاریخدان و روزنامه‌نگار)



”فکر می‌کنم منصفانه باشد که بگوییم اگر تعداد مارکسیست‌ها را می‌شمردید شاید در جهان همه با هم هزار نفر می‌شدند درحالی‌که «جناح آنارشیستی»، آن‌طور که بعدها نامیده شد، تعدادشان خیلی بیشتر از اینها بود: شصت‌هزار نفر در اسپانیا، پانزده‌هزار نفر در مکزیک و... خیلی بیشتر بودند.“

آنارشیسیم در بین‌الملل از نظر تعداد اعضا تبدیل به نیروی اکثریت شده بود. در فرانسه نیز هواداران باکونین و پرودون بی‌شمار بودند. در سال ۱۸۷۱ در جریان شکل‌گیری کمون پاریس آنارشیست‌ها در صف مقدم بودند و به‌همراه انقلابی‌های دیگر جانشان را فدای جنبش کردند.



روزنامه‌ی *رؤتته* (شورشی) را منتشر کرد. او را از پیشگامان علوم جغرافیای اجتماعی و ژئوپولیتیک و زیست‌شناسی می‌دانند. ایو لاکست از این هم جلوتر می‌رود و او را پدر علم ژئوپولیتیک فرانسوی می‌داند. از جمله آثار او می‌توان به *جغرافیای جهان* در نوزده مجلد، *انسان و زمین* در شش مجلد، *زمین در دو مجلد*، و همین‌طور *تاریخ یک جویبار* و *تاریخ یک کوه* اشاره کرد. از او مقاله‌های بسیاری درباره‌ی آنارشیسیم به‌جا مانده است. در سفرهای زیادش برای کار جغرافی‌اش، به ملاقات انقلابی‌های لیبرتر می‌شتافت. او دو بار تبعید شد.

۱. ویکتور داو Victor Dave (۱۸۴۵-۱۹۲۲)، روزنامه‌نگار و تاریخدان لیبرتر و عضو فدراسیون بروکسل انجمن بین‌المللی کارگران. پس از اخراج باکونین و ژرژ گیوم به انجمن ضداقتدار پیوست و خطابه‌ی اعتراض و انتقاد به مارکس را در بین‌الملل یکم ایراد کرد. او آنارشیستی فعال بود چنانکه فراخوان عمل برای کشاورزان بلژیکی نوشت، در سال ۱۸۷۳ در کاتالونیا به شورش کاتالونیست‌ها پیوست و نماینده‌ی بلژیک در بین‌الملل ضداقتدار شد. سپس دو سالی در پاریس می‌ماند اما به‌علت فعالیت سیاسی «جمع‌گرایی لیبرتری» او را از فرانسه اخراج می‌کنند. یک بار هم در آلمان به پنج سال زندان محکوم می‌شود. در بازگشت به فرانسه پس از پایان یافتن دوره‌ی ترک خاک در نشر مجله‌ی *آموزش لیبرتری* و ایجاد مدرسه‌ی لیبرتری آموزش عالی همکاری می‌کند. از آثار او می‌توان به اینها اشاره کرد: *میشل باکونین در کارل مارکس*، *چهره‌ی فرنان پلوتیه*، *میشل باکونین و کارل مارکس*، *لویی بوشنر*.

۲. آنسلمو لورنزو Anselmo Lorenzo (۱۸۴۱-۱۹۱۴)، ملقب به پدر آنارشیسیم اسپانیا چنانکه بوکچین درباره‌ی او می‌نویسد: «سهم او در گسترش باورهای آنارشیستی در بارسلون و آندالس با گذشت دهه‌ها انکارناپذیر است.» او به‌همراه فرانسیسکو فرر دبیری روزنامه‌ی سندیکای آنارشیستی به نام *لاهوئلگا خنرال* (اعتصاب عمومی) را به عهده داشت.

۳. پیوتر الکسیویچ کروپوتکین Pyotr Alexeyevich Kropotkin (۱۸۴۲-۱۹۲۱)، جغرافی‌دان انقلابی آتارکو - کمونیست روس. او که در روسیه به‌علت فعالیت‌های انقلابی‌اش زندانی شده بود از آنجا فرار کرد و به همین خاطر ۴۱ سال از زندگیش را در تبعید در سوییس و فرانسه (اینجا هم چهار سال زندانی شد) و انگلستان گذراند. پس از انقلاب اکتبر به روسیه بازگشت اما او که هوادار جامعه‌ی کمونیستی تمرکززدا بدون حکومت مرکزی و بر پایه‌ی انجمن‌های داوطلبانه شکل‌گرفته از گروه‌های خودگردان و تشکیلات کارگردان بود از سوسیالیسم دولتی به شکل بلشویکی نومید شد. هم اوست که مفهوم همیاری را در آنارشیسیم تئوریزه کرده است. از آثار اوست: *همیاری*، *عنصر رشد*، *فتح نان*، و *مزارع، کارخانه‌ها و کارگاه‌ها*. مقاله‌ی «آنارشیسیم» در *دایرة‌المعارف بریتانیکا* هم نوشته‌ی اوست.



Appel : pour la formation de syndicats féminins.

ماریان انکل

”امید بزرگی است. رؤیای بزرگی است. به‌ناگهان کل یک شهر به‌تمامی خودگردان می‌شود، از شر ارباب‌ها و جهان کهن خلاص می‌شود و همه‌چیز را از نو می‌آفریند.“

در طول ۷۳ روز پاریس قیام می‌کند، چند ژنرال تیرباران می‌شوند، پرونده‌های صورت‌برداری مالیاتی (کاداستر) سوزانده، بت‌های قدیمی سرنگون و قدرت به مردم تفویض می‌شود. انقلابی‌ها اختلاف‌ها را به کناری می‌گذارند و در داخل بین‌الملل همه با هم می‌کوشند بر روی ویرانه‌های نظم کهن جهانی بهتر بسازند.

به هرکس به اندازه‌ی نیازش داده می‌شود، به نیازمندان غذا و به بی‌سوادان سواد. بیماران مداوا می‌شوند. کلیسا از دولت جدا می‌شود. هنرها دوباره در دسترس همگان قرار می‌گیرند. زن‌ها امر آموزش خود را به دست می‌گیرند، رأی می‌دهند و صاحب‌اختیار تن خود می‌شوند و شهر تقریباً بدون دولت اداره می‌شود.

ژان - کریستوف آنگو

”کمون به معنی دقیق، رویدادی آنارشوییستی نیست. نخستین کوشش ویرانی کامل دولت، ویرانی فوری دولت است. ایده عبارت از این است که با قیامی ناگهانی مردم خود زندگی اقتصادی و سیاسی را در مقیاس شهری که پایتخت است به دست بگیرند. گرچه کمون آنارشوییستی نیست اما کسانی که خود را آنارشوییست می‌دانند یا آنارشوییست خواهند شد، مانند لوییژ میشل، در خط مقدم آن اند. و وقتی که جنبش به شهرهای دیگر فرانسه کشیده می‌شود باکونین به‌شخصه در قیام لیون مشارکت می‌کند. در چند روز دولت را فسخ می‌کند. او می‌پندارد که سرانجام شب بزرگ فرا رسیده است. اما قدرت پاتک می‌زند. کمونارها^۱ سنگر برپا می‌کنند و آماده‌ی نبرد می‌شوند. در طول یک هفته در پاریس اوسمانی^۲ جنگ داخلی درمی‌گیرد و کارگران، زن و مرد و کودک رویاروی ارتش مشق‌دیده قرار می‌گیرند.“



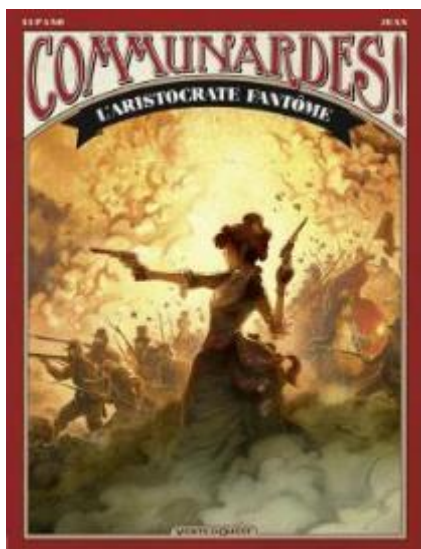
تعدادی از زنان کمونارد

ترور ضدانقلابی بسیار فراتر از وحشتی است که کمون در دل بورژوازی پدید آورده است. ارتش همین‌طور بی‌هوا آتش می‌کند. گل خوش‌عطر پرولتاریا کنده می‌شود. پاریس به گور عظیم توده تبدیل می‌گردد.



۱. انقلابی‌های کمون پاریس.

۲. ژرژ اوژن اوسمان Georges Eugène Haussmann (۱۸۰۹-۱۸۹۱)، مسئول شهرداری (پرفکتور) پاریس که آن‌موقع شهرداری سن نامیده می‌شد. او از ۱۸۵۳ تا ۱۸۷۰ که این مسئولیت را داشت چهره‌ی پاریس را از شهری قرون وسطایی به شهری مدرن و آوانگارد در آن زمان تغییر داد چنانکه امروز هم ساختمان‌های بناشده به‌ردیف در دو طرف بولوارهای بزرگ پاریس را به نام او می‌شناسند و همچنان می‌گویند پاریس اوسمانی.



ژان - ایو مولیه

”کشتاری که امروز تصورش را هم نمی‌شود کرد. مدت‌های مدیدی روی تعداد کشته‌شده‌ها گمانه‌زنی شده، ۲۵ هزار، ۳۰ هزار، شاید ۲۰ هزار صحیح‌تر باشد. اما کشتن ۲۰ هزار نفر در یک هفته با تفنگ‌های آن زمان تقریباً تصورناپذیر است. این یعنی اینکه اگر روز ۲۸ می ۱۸۷۱ ارتش دیگر دست به کشت‌وکشتار نزد به این خاطر بود که خاک پاریس، جوی‌ها و سیستم فاضلاب پاریس دیگر نمی‌توانستند بیشتر از آن خون جذب کنند.“

متیو کار MATTHEW CARR (تاریخدان و روزنامه‌نگار)

”ددمنشی در سرکوب کمون پاریس، بسیار کسان را در جنبش چپ اروپا و به‌طورکلی بسیاری را در چپ جهانی و همین‌طور مردم زیادی را شوکه کرد. بعضی از آنارشیست‌ها این درنده‌خویی را این‌طور تفسیر کردند که خُب، اگر طبقه‌ی حاکم می‌خواهد این‌طور رفتار کند پس ما هم هرچور که بخواهیم رفتار خواهیم کرد، و به آنها به همان روش پاسخ خواهیم داد.“

رابرت گراهام

”می‌گفتند که این اثبات می‌کند که هیچ تغییری با آرامش صورت نمی‌پذیرد. این ضرورت انقلاب اجتماعی را اثبات می‌کند چون که اگر به هر روش دیگری پیش بروید قتل‌عام می‌شوید، درست مثل کمونارها. اگر بخواهید کارها را بدون خشونت پیش ببرید آنها به رویتان شلیک می‌کنند.“

در طول هفته‌ی خونین^۱ بخشی از آنارشیست‌ها کشته می‌شوند، بخش دیگری محکوم به گذراندن زندان در کالدونیا. چندتایی که از مرگ و محکومیت دولتی فرار می‌کنند به تبعید رفته یا به‌سختی روزگار می‌گذرانند. مارکسیست‌ها از کم شدن آنارشیست‌ها استفاده می‌کنند تا از بین‌الملل بیرون شان بپندازند. اما آنارشیسم مقاومت می‌کند. باکونین که جان سالم به در برده و چهره‌اش را تغییر داده موفق می‌شود فرار کند. او در سوییس، در سنت ایمیه، در قلعه‌ی ژورایی‌اش، آخرین قوایش را جمع می‌کند تا پیمانی را ببندد که به‌طور رسمی زایش جنبش او را اعلام می‌کند.



ماریان انکل

”در آن موقع پانزده نفری می‌شوند. دوازده جوان بین بیست تا سی سال از اسپانیا، ایتالیا و سوییس. و سه نفر هستند که از آنها کمی سالمندترند: باکونین، یک اسپانیایی و گوستاو لو فرانسه‌ی کمونار.“



۱. هفته از یکشنبه ۲۱ می تا یکشنبه ۲۸ می ۱۸۷۱ را که کمون به خون کشیده‌شد و اعضایش قتل‌عام شدند هفته‌ی خونین می‌گویند. ترانه‌ی انقلابی که ژان باتیست کلمان به همین نام سروده مشهور است.



الن دوبوف ALAIN DOBOEUF (تاریخدان و استاد دانشگاه)

”و آنها سازمان جدیدی بنیاد می‌گذارند. تاریخدان‌ها این سازمان را در لیست بین‌الملل‌ها نمی‌گذارند، به‌هرحال سازمان نوی است. شایسته است از عنوانی که به آن داده‌شد و در آن زمان آوای مهمی پیدا کرد یادی کنیم: نام آن بین‌الملل ضد اقتدار است.“

گائتانو منفردونیا

”این سازمان به‌روشنی اعلام می‌دارد که اولین وظیفه‌ی انجمن بین‌المللی کارگران ویرانی هرگونه قدرت سیاسی است. این یعنی اینکه در آن زمان برای نخستین بار است که سازمانی با هدف آشکار آنارشیستی ایجاد می‌شود.“



آنارشیست‌ها در سنت ایمیه با امضای پیمان دوستی، همبستگی و دفاع از یکدیگر استقلال خود را به دست می‌گیرند. حالا منشور، سازمان و برنامه دارند. همه‌ی جنبه‌های اندیشه‌ی لیبرتری مانند سازمان افقی، ضدیت با اقتدار، رادیکالیته‌ی انقلابی و بین‌الملل‌گرایی، بی‌خدایی و آزادی بیان و اندیشه، برابری همگان و خودداری از بازی‌های حزبی، برای نخستین بار در یک سازمان گرد هم می‌آیند. اینجا آنارشیست‌ها سلاح تازه‌یی می‌آفرینند که وقتی که استفاده از آن همگانی بشود ظرفیت براندازی قدرت سیاسی و رهسپاری به سوی انقلاب را خواهد داشت.

الن دوبوف

”ابزار یا روش انقلاب عبارت است از اعتصاب سراسری. این عبارتی تازه است که در سنت ایمیه زاده می‌شود. هنوز نمی‌شود گفت که سندیکالیسم وجود دارد، هنوز حتا مفهوم آنارکوسندیکالیسم وجود ندارد اما همه‌چیز آنجاست، همه‌ی مصالحش وجود دارد. هدف نه بقا است و نه حفاظت از خود، هدف ره سپردن به سوی انقلاب است.“

ادامه در بخش سوم: روز اول ماه می و تبلیغ از راه عمل انقلابی